

قطار سانسٹ لیمیتد

نویسنده: کورمک مک کارتی

مترجم: مجید حاتمی



شخصیت‌ها

سیاه (محکوم سابق)

سفید (استاد دانشگاه)

اینجا اتاق خانه اجاره‌ای "سیاه" است؛ در یکی از محل‌های زاغه‌نشین شهر نیویورک. این خانه، آشپزخانه‌ای دارد با اجاق گاز و یخچالی بزرگ. این اتاق دری دارد که رو به راهرو باز می‌شود و در دیگری که احتمالاً راه به اتاق خواب دارد. مجموعه‌ای از قفل و چفت و زنجیر به در اصلی متصل شده است. میز پلاستیکی ارزان قیمتی همراه با دو صندلی از جنس کروم و پلاستیک در اتاق وجود دارد. روی میز عینک، کتاب مقدس و روزنامه است؛ به همراه دفترچه و مداد. مرد سیاهپوست درشت هیكلی روی صندلی می‌نشیند (سمت راست صحنه) و روی صندلی دیگر، مرد سفیدپوست میان سالی با لباس مسابقه دو، و کفش‌های ورزشی. تیشرت و کاپشن ورزشی به تن دارد که با رنگ شلوارش هماهنگ است. کاپشنش را روی پشتی صندلی آویزان کرده است.

سیاه: خب، قراره با تو چی کار کنم، پروف‌سور؟

سفید: چرا فکر کردی باید کاری بکنی؟

سیاه: قبلاً که گفتم، اصلاً به من دخلی نداشت. کله سحر زدم بیرون که برم سر کار.

تو اصلاً هیچ جای برنامه نبود. اما چی، الان اینجایی!

سفید: این هیچ معنی‌ای نداره. هر چیزی که اتفاق میفته الزاماً به معنی چیز دیگه‌ای نیست.

سیاه: اوهوم! نه نیس.

سفید: نه نیست.

سیاه: خب پس معنیش چیه؟

سفید: هیچ معنی‌ای نمیده. اتفاقی مردم رو می‌بینی و ممکنه بعضی از اونا توی دردسری چیزی افتاده باشن. این اما به اون معنی نیست که تو در قبالشون مشغولی.

سیاه: اوهوم!

سفید: بگذریم. آدمایی که دل نگران افراد کاملاً غریبه‌اند اغلب همونایی هستند که دل نگران آدمایی که باید باشند، نیستند. به نظر من، اگر فقط اونچه که قراره انجام بدی رو انجام بدی که دیگه قهرمان به حساب نیمای.

سیاه: و این وصف من بود؟

سفید: نمی‌دونم. بود؟

سیاه: خب، می‌تونم بفهمم که بعضیا جداً این طورین. اما توی این مورد خاص، باید بگم که مطمئن نبودم دل نگران چه جور آدمی باید باشم یا قراره وقتی پیداش کردم با این آدم چی کار کنم. توی این مورد خاص هیچ کدوم این طوری نبود جز یه چیز.

سفید: و اون چیه؟

سیاه: اینکه یه مردی اونجا وایساده و من می‌تونم ببینمش و بگم: خب اون هیچ شباهتی به برادرم نداره. اما اونجاست، توی دردسر هم افتاده. شاید دومرتبه نگاش کنم.

سفید: و این همون کاری بود که کردی.

سیاه: خب، سخت می‌شد زیر سیبیلی رد کرد. باس بگم که مستقیم داشتی سمت من میومدی.

سفید: من بهت نزدیک نشدم. من حتی تو رو ندیدم.

سیاه: اوهوم!

سفید: من باید برم. دارم کلافه‌ات می‌کنم.